

بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب ماه

علوم اجتماعی ۱۴

ماهنامه تخصصی اطلاع رسانی و
نقد و بررسی کتاب

صاحب امتیاز:
خانه کتاب ایران
مدیر مسئول:
احمد مسجد جامعی

کتاب ماه علوم اجتماعی ماهنامه‌ای است که باهدف اطلاع رسانی در زمینه کتاب و مسایل نشر و کمک به ارتباط خلاق بین پدیدآورندگان، ناشران، کتابداران و سایر فعالان عرصه نشر و فرهنگ کشور از سوی خانه کتاب ایران انتشار می‌یابد.

هر ماه فهرست کامل انتشارات ماه پیشین که با مجوز وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی انتشار یافته است و در نظام اطلاع رسانی خانه کتاب ایران وارد شده‌اند بر اساس نظام رده‌بندی دهدهی دیویی ارائه می‌شود. شناسه کتابها تا حد امکان - حداقل کتابهای چاپ اول - با خلاصه‌ای از کتاب همراه است. در پایان این بخش نمایه‌ها نیز آورده شده است.

مسئولیت نقد و ارزیابی کتاب و مسایل کتاب بر عهده نویسندگان است و به هیچ وجه به منزله نظر رسمی خانه کتاب نیست.

سر دبیر:

سعید معیدفر

دبیر بخش نقد و بررسی:

سیدعلیرضا دربندی

بخش فهرست و خلاصه کتاب:

مدیریت اطلاع رسانی و خدمات

رایانه‌ای

لیتوگرافی:

پرتو شمس

چاپ و صحافی:

مؤسسه چاپ الهادی

نشانی: تهران خیابان انقلاب بین صبا و

فلسطین شماره ۱۱۷۸

صندوق پستی ۱۳۱۴۵-۳۱۳

تلفن: ۴۴۱۵۴۶۹

فرهنگ و هویت ایرانی

نقد و نظری بر کتاب:

«شاهنامه فردوسی و فلسفه تاریخ ایران»

● عماد افروغ

عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت مدرس

یکی از کتابهایی که اخیراً وارد بازار نشر شده، کتاب «شاهنامه فردوسی و فلسفه تاریخ ایران» است. این کتاب به رغم برداشت نادرست نویسنده مبنی بر میانیت اسلام با هویت ملی (ص ۷۹ و...) و نیز به رغم مضمون ایرانی‌گرایی نسبی آن، حاکی از نگاه باریک‌بین نویسنده محترم به فرهنگ این زاد و بوم است. این کتاب حاوی یک دیباچه نظری و شش فصل است که به دلیل اهمیت موضوع تنها به مروری بر دیباچه نظری و فصلهای اول، دوم، پنجم و ششم کتاب بسنده می‌کنیم. و اما فصلهای این کتاب عبارت است از:

فصل اول: خودآگاهی ایرانی و پیدایش شاهنامه

فصل دوم: شالوده‌های فرهنگی شاهنامه

فصل سوم: فلسفه شاهنامه، یا داستان تحقق مینوهای

فرهنگی ایران

فصل چهارم: جستارهای بنیادی گاهانی در شاهنامه

فصل پنجم: ریشه‌های شکست

فصل ششم: بهره سخن، کدام فلسفه تاریخ

مهم‌ترین بخش این کتاب، دیباچه نظری است. در این

بخش سه بحث محوری و کلیدی (الف) آگاهی و خودآگاهی

تاریخی، (ب) فلسفه تاریخ و (ج) آگاهی و خودآگاهی حماسی

مورد بحث قرار می‌گیرد. نویسنده در ذیل محور اول، به

محتوای عمیقاً سیاسی - فرهنگی حماسه ملی اشاره

می‌کند و اضافه می‌کند که حماسه ملی تنها هنگام کوشش

یک قوم برای تشکیل ملت و یا هنگام آسیب دیدن و تجزیه

شدید روح و مظاهر ملی پدیدار می‌شود و به شکل‌گیری و یا

تشکیل مجدد ارگانیزم واحدی به نام جامعه ملی یاری

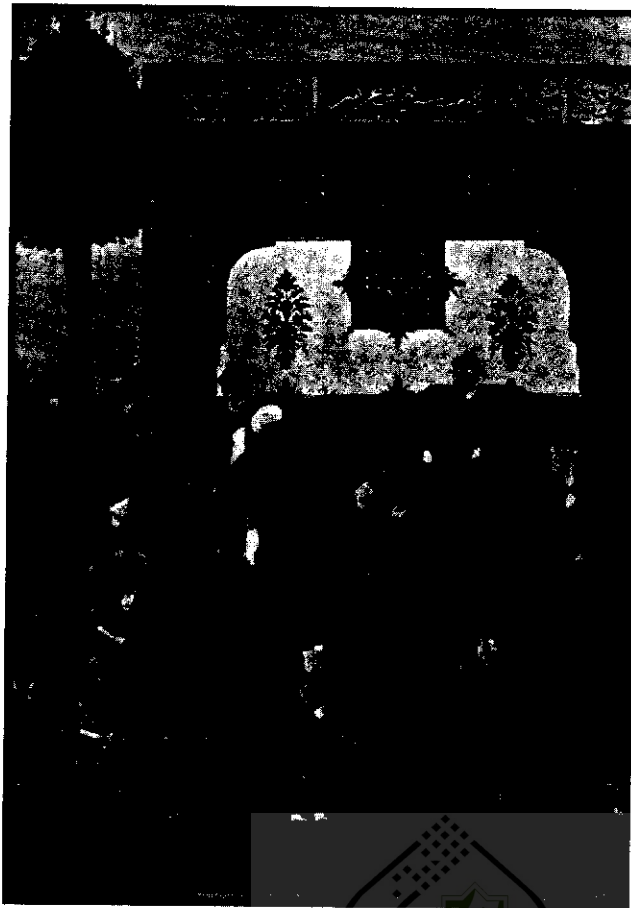
می‌رساند. تمام تلاش نویسنده این است که حماسه ملی را

والاثرین جلوه خودآگاهی تاریخی و بنابراین، گونه‌ای



■ نویسنده: مرتضی ثاقب‌فر

■ ناشر: قطره - معین



فلسفه تاریخ یک ملت معرفی کند. ثاقب فر با استفاده از اندیشه هگل در خصوص آگاهی، مادی شدن آگاهی و خودآگاهی تاریخی و مفهوم محوری روح یا ایده مطلق هگل می‌نویسد: در واقع، آنچه در جامعه انسانی و تاریخ آدمی وجود دارد- از نهادهای اجتماعی و فرهنگی گرفته تا نهادهای سیاسی، از خانواده گرفته تا دین و دولت- همان تحقق روح یا آگاهی مادی شده است. لیک، آشکارترین تجلی روح در گستره تاریخ، همانا روح قومی است. بدین‌گونه، هر قوم یا ملتی، روحی ویژه دارد که پرتوی از آن روح کلی است. در حقیقت، وجه امتیاز روح هر قوم از اقوام دیگر، تصورات آن قوم از خویشتن و نیز سطحی بودن یا عمیق بودن درک آن از روح است. وی با تأسی به هگل که هنر، دین و فلسفه تاریخ را در والاترین پایه خودآگاهی روح، هنر و دین و فلسفه تاریخ قرار می‌دهد، اضافه می‌کند که فراگرد پیوسته آگاهی و خودآگاهی هر قوم، همان فلسفه تاریخ آن قوم است، همان‌گونه که در پهنه گسترده‌تر جهانی، فراگرد آگاهی و خودآگاهی آدمی، همان فلسفه تاریخ آدمی است و اضافه می‌کند که اگر این گفته هگل درست باشد که «وجه امتیاز روح هر قوم از اقوام دیگر، تصورات آن قوم از خویشتن است»، قطعاً افسانه‌ها و حماسه‌ها درباره تصورات هر قوم از خویشتن خویش، حیزهای زیادی برای گفتن دارند.

نویسنده در ذیل محور دوم، فلسفه تاریخ را بررسی اندیشه گرانه تاریخ و کارکرد آن را کشف منطق یا خرد تاریخ می‌داند. به اعتقاد ایشان، به جز تحصیل‌گرایان مغرب‌زمین که برای حرکت تاریخ، خرد و منطقی نمی‌شناسند و آن را جز به تصادف و انمی‌بندند، سراسر فیلسوفان تاریخ در این اندیشه که خرد یا علت یا علت‌هایی ویژه بر جهان فرمانرواست، با یکدیگر همسازند. نتیجه سخن آنکه، هر آگاهی و اندیشه‌ای تعیین‌کننده و راستابخش شکل و درونه و چیستی و کیستی موضوع خویش است. هر قوم یا ملتی چیزی نیست جز آنکه خود از خویشتن در انگاره خویش دارد و جز الگویی که می‌کوشد تا به آن دست یابد، و این الگوار در هر زمان، افسانه‌ها، دینها، فلسفه‌ها و به طور کلی جهان‌بینی‌های آن قوم تعیین می‌کند. هر فرهنگی با جهان‌بینی ویژه خویش در واقع دانسته و ندانسته فلسفه تاریخی دارد که از دریچه آن نه تنها به جهان کنونی و آینده، بلکه حتی به تاریخ گذشته خود می‌نگرد. فلسفه تاریخ جز جویش طرحی منطقی و خردمندانه برای جهان چیزی نیست.

همان‌گونه که اسطوره یا افسانه، همان جهان‌بینی و طرح منطقی فرهنگهای کهن و آغازین برای تبیین رویدادهای گیتی و زندگی اجتماعی آنهاست و دین مرحله‌ای پیشرفته‌تر از این تبیین به شمار می‌رود، حماسه نیز همچون فلسفه تاریخ اقوام است که به جای تدوین شدن از سوی یک فیلسوف، از سوی تمام جامعه به شکل روایتها و افسانه‌ها، آیین تمام‌نمای همان طرح منطقی نمایش و تبیین تاریخ گذشته قوم و سکوی پرشی برای چیرگی بر واقعیت تلخ موجود و دست یافتن به مینوهای قوم در آینده است. افسانه و دین، اندیشه‌های مینوی و ایزدی و جهان‌شناسی یک قوم است و حماسه نگرشی نازنده و بالنده و گزافه‌آمیز به گذشته قوم و مینوهای آن و رنجهای قوم برای تحقق آن مینوهاست. حماسه

◀ شاید بتوان گفت که در شاهنامه فردوسی، هیچ پیشامد بزرگ و حتی کوچک سیاسی نیست که همراه با خویش، آگاهی و خودآگاهی ایرانی را بیدار نسازد. خصلت بارز این خودآگاهی که در تمام دوره‌های تاریخی نمود بارز دارد، باور به پیکار با نیروهای بد و زیان‌بخش است.

◀ حماسه می‌خواهد منطق و علت تاریخ پیشین قوم را بیابد و چونان طرح و برنامه‌ای برای تاریخ آینده قوم، آن را پیش

می‌خواهد منطق و علت تاریخ پیشین قوم را بیابد، بیان کند و چونان طرح و برنامه‌ای برای تاریخ آینده قوم، آن را پیش نهد. اسطوره و دین دستمایه‌های حماسه را فراهم می‌سازند و حماسه ملی، تحقق آنها و بویژه یادآور چگونگی تحقق آنهاست.

نویسنده در ذیل محور سوم، یعنی آگاهی و خودآگاهی حماسی معتقد است که حماسه جنبه‌ای جمعی دارد و قهرمان حماسه همواره به فراخور آرمان دوره خویش نمودار و معرف شور و سوادی جمعی انسانی است. وی ویژگیهای برجسته حماسه را به شرح زیر معرفی می‌کند:

۱. اثری هنری است؛
۲. از آرمانهای جمعی سخن می‌گوید؛
۳. بازتابنده هدفها و آرمانهای قوم است؛
۴. گونه‌ای تاریخ است؛
۵. تاریخی آرمانی است؛
۶. سرشار از گزافه و شگفتی است؛
۷. گونه‌ای آگاهی جامعه به غایات و منافع و اصول خویش است؛
۸. حماسه دارای یگانگی و کلیتی همسان فلسفه تاریخ است؛
۹. حماسه با شور و شیدایی و احساس به گذشته، حال و آینده قوم می‌نگرد؛
۱۰. از واقعیت و عینیت دور نیست؛
۱۱. ابزار بازیابی یگانگی درونی قومی است؛
۱۲. تجلی روح خودآگاه قومی است؛
۱۳. مهم‌ترین ابزار رستاخیز روحی و افزایش پایداری فرهنگی است؛

نویسنده محترم در فصل اول با اشاره به توانایی شاهنامه در پرکردن خلأ بین حماسه و فلسفه تاریخ، اظهار می‌دارد، علاوه بر آنکه پدیدآمدن شاهنامه و انگیزه‌های پیدایی آن، مهمترین نشانه خودآگاهی ایرانی است، ما در درون شاهنامه، یعنی در داستانها و رویدادهای تاریخی آن نیز جلوه آشکاری از خودآگاهی ایرانی را باز می‌یابیم. شاید بتوان گفت که در شاهنامه فردوسی، هیچ پیشامد بزرگ و حتی کوچک سیاسی نیست که همراه با خویش، آگاهی و خودآگاهی ایرانی را بیدار نسازد. خصلت بارز این خودآگاهی نیز که در تمام دوره‌های تاریخی نمود بارز دارد، باور به پیکار با نیروهای بد و زیان‌بخش است. حافظه اجتماعی ایرانی پیوسته بدیهی‌های دشمن و رسالت خویش را به یاد می‌آورد، نیرو می‌گیرد و به نبرد با بدی می‌شتابد تا داد و قانون ایزدی دوباره بر جهان فرمانروا گردد و در این راه نیز پشت بر یاری و راهنمایی خداوند دارد.

ثاقب فر علاوه بر اشاره به شاهنامه که چهار سده پس از نابودی ساسانیان تنظیم و تدوین گردیده است به یکی دیگر از حماسه‌های پیش از دوران ساسانیان که انگیزه پیدایی یکسانی با شاهنامه داشته است، اشاره می‌کند و آن یادگار زریران است. یادگار زریران به اعتقاد همه پژوهندگان به دوره اشکانی تعلق دارد و این دوره‌ای است که ایران به علت یورش اسکندر، یگانگی سیاسی خود را تا مدتی از دست می‌دهد و از این رو حماسه‌سرایی بایستگی تازه‌ای می‌یابد و اوج می‌گیرد. خاستگاه بنیادی بخش پهلوانی شاهنامه، بویژه بخش کیانیان، حماسه‌های همین دوره است که در زمان ساسانیان تدوین و تنظیم شده است و سپس در اختیار حماسه‌سرایی بزرگ ایران یعنی فردوسی قرار گرفته است.

مؤلف همچنین به دیگر عنصر اساسی هویت ایرانی، یعنی باور به تلفیق دین و سیاست یا به تعبیر ایشان یگانگی دینی و یگانگی فرمانروایی یا یگانگی روحانی و جسمانی اشاره کرده و می‌نویسد: ایران، یکی دوسه پس از یورش اسکندر مقدونی کمابیش به رهایی سیاسی دست می‌یابد. اما تنها هنگامی دوباره تبدیل به یک نیروی یگانه و جامعه یگانه یا کیستی (= هویت) یگانه می‌گردد که دارای جسم و روحی یگانه می‌شود، یعنی یگانگی سیاسی را همراه با یگانگی ایدئولوژیک خود باز می‌یابد و دارای فرمانروایی و دینی یگانه می‌گردد. به سخن دیگر، فرمانروایی جز تحقق روان جامعه، یعنی مینوها و آرمان آن جامعه چیز دیگری نیست و مینوها و آرمان جامعه نیز تنها می‌تواند در یک جهان‌بینی یگانه، یعنی یک دین یگانه، گرد آید و جلوه نماید. فردوسی یگانگی فوق را به گونه زیر به رشته نظم در می‌آورد:

نه بی تخت شاه‌یست دینی به پای

نه بی دین بود شهر یاری به جای
دو دیباست یک در دگر بافته

برآورده پیش خرد تافته
نه از پادشا بی‌نیاز است دین

نه بی‌دین بود شاه را آفرین
چنین پاسبانان یکدیگرند

تو گوویی که در زیر یک چادرند
نه آن زین، نه این زن بود بی‌نیاز

دو انباز دیدمشان نیک‌ساز

◀ این کتاب، حاکی از نگاه و نگرش ژرف‌اندیش و باریک‌بین نویسنده محترم در فرهنگ این زاد و بوم است. نگرشی که این روزها کمتر شاهد آن هستیم.

◀ حماسه ملی تنها هنگام کوشش یک قوم برای تشکیل ملت و یا هنگام آسیب‌دیدن و تجزیه شدید روح و مظاهر ملی پدیدار می‌شود و به شکل‌گیری یا تشکیل مجدد ارگانیزم واحدی به نام جامعه ملی یاری می‌رساند.

◀ هر قوم یا ملتی چیزی نیست جز آنکه خود از خویشتن در انگاره خویش دارد و جز الگویی که می‌کوشد تا به آن دست یابد و این الگو را در هر زمان، افسانه‌ها، دین‌ها، فلسفه‌ها و به طور کلی جهان‌بینی‌های آن قوم تعیین می‌کند.

نویسنده محترم دوران پیدایش حماسه فردوسی را دوران پیدایش آزاداندیشی و گسترش ژرف فلسفه، دانش و هنر می‌داند که شاید تنها دوره نوزایی اروپا و نیز سده‌های هفده تا نوزده آن دیار را از لحاظ رشد اندیشه و دانش بتوان با آن سنجید. آن چنان که می‌توان این دوران را برآستی دوره زرین اندیشه و هنر در تاریخ ایران دانست.

در فصل دوم به اهمیت حماسه آگاهانه ملی برای ساخت یا بازسازی جهان‌بینی ملی اشاره کرده و اضافه می‌کند که کاری را که امروز «فلسفه تاریخ» برای شکل‌گیری ایدئولوژیها انجام می‌دهد، همان است که در گذشته، اسطوره برای دین و سپس حماسه ملی، بویژه با شکل آگاهانه آن، برای تشکیل یا «بازسازی» جهان‌بینی ملی انجام می‌داده است.

در فصل پنجم به ریشه‌های شکست ساسانیان در برابر اعراب مسلمان می‌پردازد و در کل به دو علت عمده اشاره می‌کند؛ یکی ناباوریهای دینی جامعه و بی‌ایمانی نسبت به دستگاه فرمانروایی و آیینهای آن که تحقق زمینی آیینهای دینی بوده‌اند و دیگری ایمان به باورهای خرافی هزاره‌ای، یعنی باوری که شکست جامعه ساسانی و دین زرتشت را در پایان هزاره نخست زایش زرتشت پیش‌بینی می‌کرد و ناگزیر می‌انگاشت. در خصوص ناباوریهای دینی دو انگیزه درونی و بیرونی یعنی کژرویهای دینی و رخنه اندیشه‌های دینی بیگانه موثر بوده است. به اعتقاد نویسنده، دینی که هدف آن نبرد با بدان و از میان بردن بدی بوده است و از بنیاد، فلسفه آفرینش آدمی را پیکار با بدی و یاری به خداوند در این پیکار می‌داند، چگونه می‌تواند باور داشته باشد که با هر کس می‌بایست دوست بود و با هیچ کس دشمنی نوزید؟ چگونه می‌توان چنین اندیشه‌ای را که آموزه‌ای است از باورداشتهای زروانی و عیسوی و بودایی، با اندیشه بنیادی دین زرتشت سازگار نمود؟

در فصل پایانی تحت عنوان «بهره سخن، کدام فلسفه تاریخ؟» به شرح فلسفه تاریخ پیشنهادی شاهنامه می‌پردازد. به نظر نویسنده محترم دو فلسفه تاریخ را می‌توان از شاهنامه بیرون کشید: فلسفه تاریخ اوستایی و فلسفه تاریخ ایرجی.

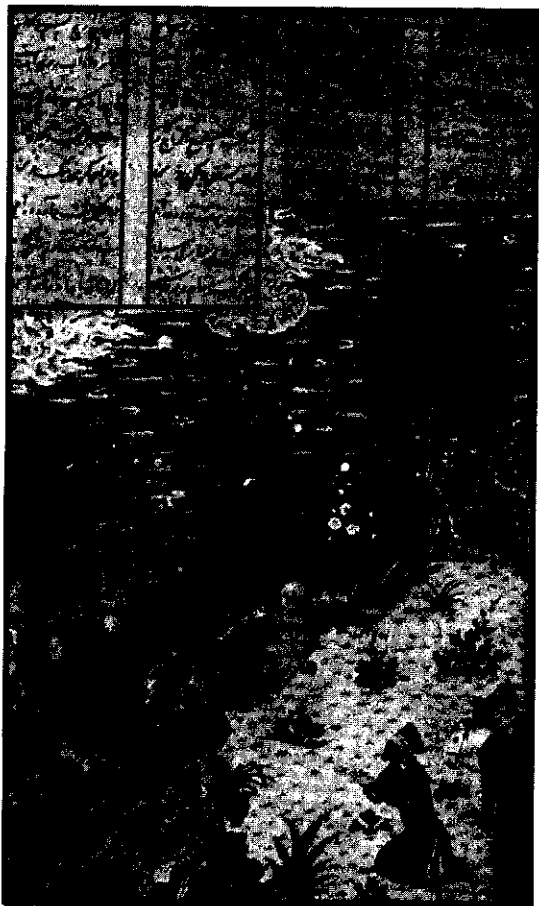
در ذیل فلسفه تاریخ اوستایی اظهار می‌دارد که هدف آفرینش انسان همانا یاری رساندن به اهورامزدا در پیکار با اهریمن است تا تخم نیستی و بدی از گیتی برآفتد و هستی و نیکی به جاودانگی رسد. پس وظیفه انسان در گیتی مبارزه با پلیدی و تمام مظاهر آن از طریق نیکی است و معنای نیکی نیز در نهایت چیزی جز کار شادمانه و همراه با راستی (یعنی وظیفه‌شناسی) و یاری به آبادانی جهان نیست. تنها از طریق نیک‌زیستن در این جهان و تکامل بخشیدن به آن است که سرانجام تضاد میان گیتی و مینو، جهان مادی و معنوی از میان برمی‌خیزد و گیتی و مینو یگانه می‌شود و به سخن دیگر، بهشت پدیدار می‌گردد.

در ذیل فلسفه تاریخ ایرجی به اسطوره تقسیم جهان بین سه برادر سلم، تور و ایرج اشاره می‌کند. سلم دارای فرهنگی منطقی و مادی به معنای یونانی و غربی، نیرنگ‌باز و حسابگر و جاه‌خواه و آزمند است. تور یا تورج دارای فرهنگی عشیره‌ای، تاراجگر، ساده‌دلانه، تندخویانه، جنگجو و دلاورانه است و ایرج نماد منش صوفیانه و

جهان‌گريزانه نسبت به تاريخ و جهان و پلیدیهای آن است. به اعتقاد وی این ایرج و سرشت او و واکنش او در برابر رویدادها و بدکرداریهای برادران نژادی خویش است که سرنوشت پسین جامعه ایرانی را رقم می‌زند. الگوی زندگی ایرج و عقاید او سرچشمه اصلی تمام باورهای جهان‌گريزانه و صوفی‌منشانه می‌گردد که جای به جای از اندرزه‌های درون شاهنامه سر برمی‌کشد و نگرشی تازه نسبت به جهان در برابر فلسفه اوستایی مطرح می‌سازد. وجود دو گونه فلسفه یا نگرش به تاریخ در شاهنامه فردوسی، در واقع تجلی آشکار وجود دوگانگی و شقاق و شکافی در اندیشه ایرانی است. شکافی که چه بسا فردوسی کوشیده است در کنار اکثر اندیشمندان ایرانی طی بیش از ۱۴۰۰ سال، آن را از میان بردارد تا شاید وحدتی نوین و استوار پدید آورد.

نویسنده محترم در آخر کتاب عبارتی می‌آورد که قابل تأمل است. ایشان می‌نویسد: «پرسش نوین این است که آیا اکنون و طی دهه‌های اخیر، یکبار دیگر ایران پس از هزار سال در معرض گزینش دوباره‌ای میان فلسفه اوستایی و فلسفه ایرجی قرار نگرفته است؟» با توجه به مطلبی که ایشان در ابتدای کتاب به آن اشاره می‌کند که این کتاب در سال ۶۳ آماده چاپ بوده است، اما چاپ آن تا سال ۷۷ به تأخیر افتاده است، معلوم نیست که در چه حال و هوایی نویسنده این سؤال را مطرح کرده است. اگر منظور ایشان دهه اول انقلاب است که اوج بازگشت به فلسفه تاریخ اوستایی یعنی یاری‌رساندن به خداوند متعال در نبرد با بدان برای استقرار داد و قانون ایزدی در جهان است و اگر منظور دهه انقلاب است که به آسانی نمی‌توان اهمیت سؤال ایشان را انکار نمود. در این دهه ما با جریان‌ها و نوساناتی روبرو هستیم که بیانگر فاصله‌گیری نسبی از هویت تاریخی و فلسفه تاریخ اوستایی است که امید است با شروع دهه سوم و بارقه‌های امیدی که با طرح هویت ملی، هویت دینی و هویت تاریخی در کشور زده شده است، یکبار دیگر شاهد تجلی خودآگاهی قومی ایرانی در قالب بازگشت به خویش‌تاریخی و فلسفه تاریخ اوستایی که بحق قربت زیادی با فلسفه تاریخ اسلامی دارد باشیم.

در پایان باید به این نکته اشاره کرد که دو موضوع «محوری این کتاب قابل تأمل و بحث بیشتر است، یکی وجود مفهوم ایرانی» و خودآگاهی ایرانی و روح قومی آن است که انشاءالله در معرفی و نقد کتاب «کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان»، نوشته دکتر ضیاء صدر به تفصیل به آن خواهیم پرداخت و دیگر ریشه‌های شکست ساسانیان در برابر مسلمانان است. نویسنده محترم به دو عامل کلی ناباوریهای دینی ناشی از کژرویهای دینی و رخنه اندیشه‌های دینی بیگانه و ایمان به باورهای خرافی هزاره‌ای اشاره می‌کند که تقریباً به گونه‌ای دیگر توسط سایر مورخان و ایران‌شناسان نامی از جمله ریچارد فرای به آن اشاره شده است. وی نیز دو عامل اساسی شکست ساسانیان را انحطاط دین زرتشت و توجه صرف به اعمال و رسوم و نه اعتقاد و اندیشه و انتشار عقاید بدبینانه زروانیه در این دوران می‌داند. اما نباید علل شکست را تنها منحصر به عوامل دینی و اعتقادی دانست و از عوامل اجتماعی دیگر غافل شد. از جمله: الف) فرسودگی و آشفتگی حکومت در پایان سلطنت ساسانیان و ضعف حکومت مرکزی و



◀ مطابق فلسفه تاریخ اوستایی، تنها از طریق نیک‌زیستن در این جهان و تکامل بخشیدن به آن است که سرانجام تضاد میان گیتی و مینو، جهان مادی و معنوی از میان برمی‌خیزد و گیتی و مینو یگانه می‌شود و به سخن دیگر، بهشت پدیدار می‌گردد.

◀ به جرأت می‌توان گفت که علت پذیرش آسان اسلام از طرف ایرانیان، شباهتهای بسیاری است که بین آیین زرتشت و دین اسلام وجود دارد که از جمله می‌توان به یکتاپرستی، پیوند دین و سیاست، فلسفه تاریخ مبتنی بر نبرد حق با باطل، اعتقاد به منجی بشریت، اعتقاد به پل صراط (پل چینوت) و... اشاره کرد.

نیروگرفتن سرداران و پیشوایان دین ب) اوضاع اقتصادی نابسامان با وجود جنگهای پی در پی و افزایش باجها و خراجها ج) استقرار نظام کاستی در جامعه (روحانیان، جنگاوران، دبیران و توده‌های مردم) و پشتیبانی آیین زرتشت از آن و در نتیجه نابودی همکاری متقابل بین اقشار مختلف و کاهش حس مسئولیت در برابر پادشاه و د) همداستانی بیش از حد ملک و دین با قرائتی خاص و آیین‌گرایی صرف در تمییز مؤمن از کافر. به علاوه، عوامل دینی و اعتقادی و اجتماعی فوق تنها ناظر به یک طرف قضیه یعنی آیین زرتشت، باورهای دینی مردم و اوضاع و احوال جامعه در پایان عهد ساسانیان است، اما طرف دیگر قضیه، اسلام و آموزه‌های آن است که نقشی اساسی در تحول دینی ایرانیان ایفا کرده است. به جرأت می‌توان مدعی شد که علت پذیرش آسان اسلام در برابر امواج دینی غیرزرتشتی ماقبل آن، قربتها و شباهتهای بسیاری است که به طور خاصی بین آیین زرتشت و دین اسلام وجود دارد که از جمله آنها می‌توان به یکتاپرستی، پیوند دین و سیاست، فلسفه تاریخ مبتنی بر نبرد حق با باطل و پیروزی نهایی حق بر باطل که در آیین زرتشت در قالب نبرد بین نیروهای اهورایی و نیروهای اهرمنی یا دوگانگی اخلاقی مطرح است، اعتقاد به منجی بشریت، اعتقاد به پل صراط (پل چینوت)، برپایی نماز در پنج نوبت و... اشاره کرد. قربت زیاد بین آیین زرتشت و دین اسلام از یکسو و تعالی اسلام از سوی دیگر فرضیه استحاله آیین زرتشت در دین اسلام را تقویت می‌کند.

به زودی، نقد دیگری بر این کتاب خواهیم داشت.

«سردبیری»